



کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران

بخش دیجیتال

نام کتاب: سَبان السَّام

مؤلف: حاج میرزا زین العابدین حسینی

شماره کتاب: ۴۹۶۵

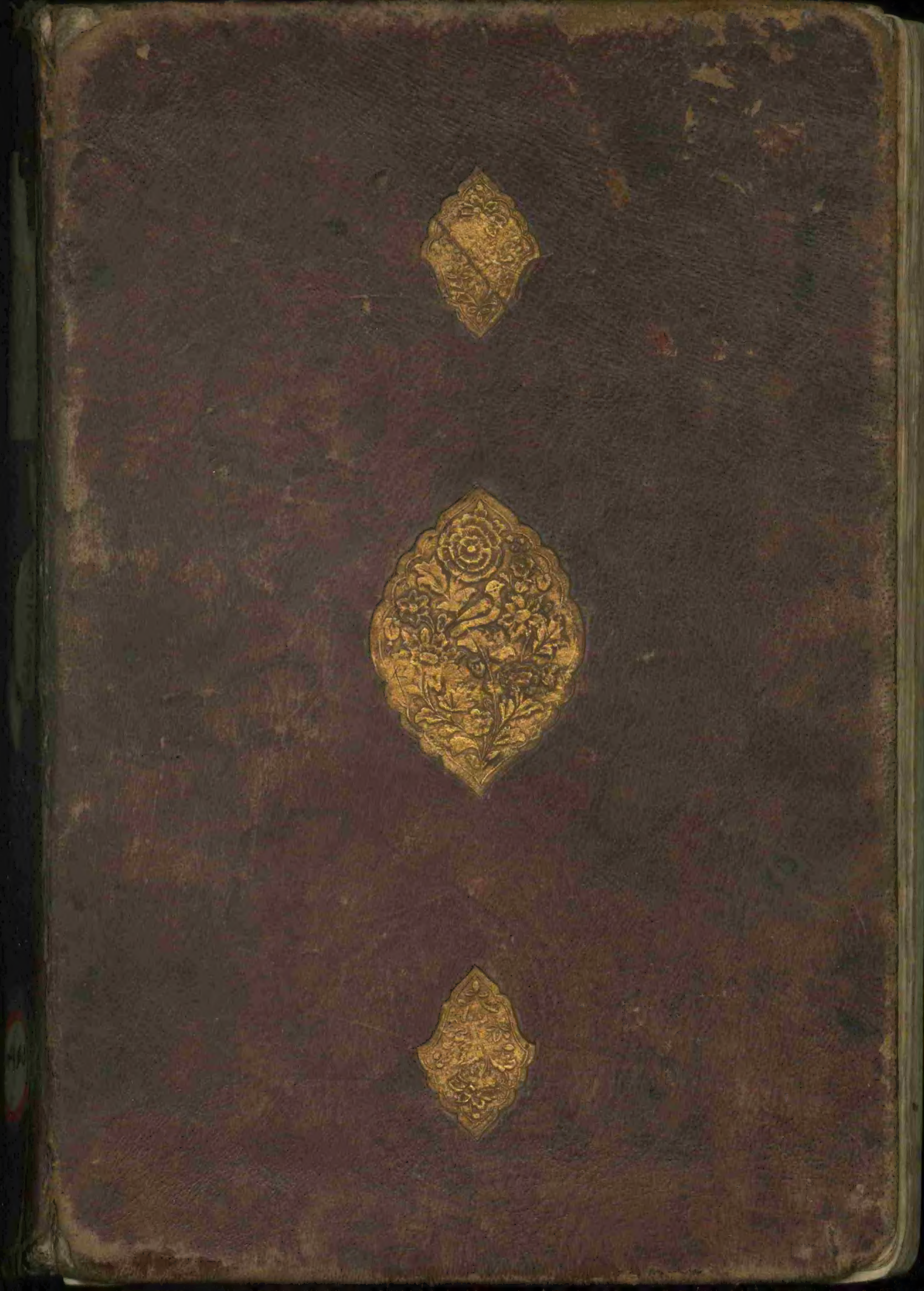
اندازه: ۳۰/۵ × ۲۰

تاریخ تصویربرداری: (۱۹۵۴)





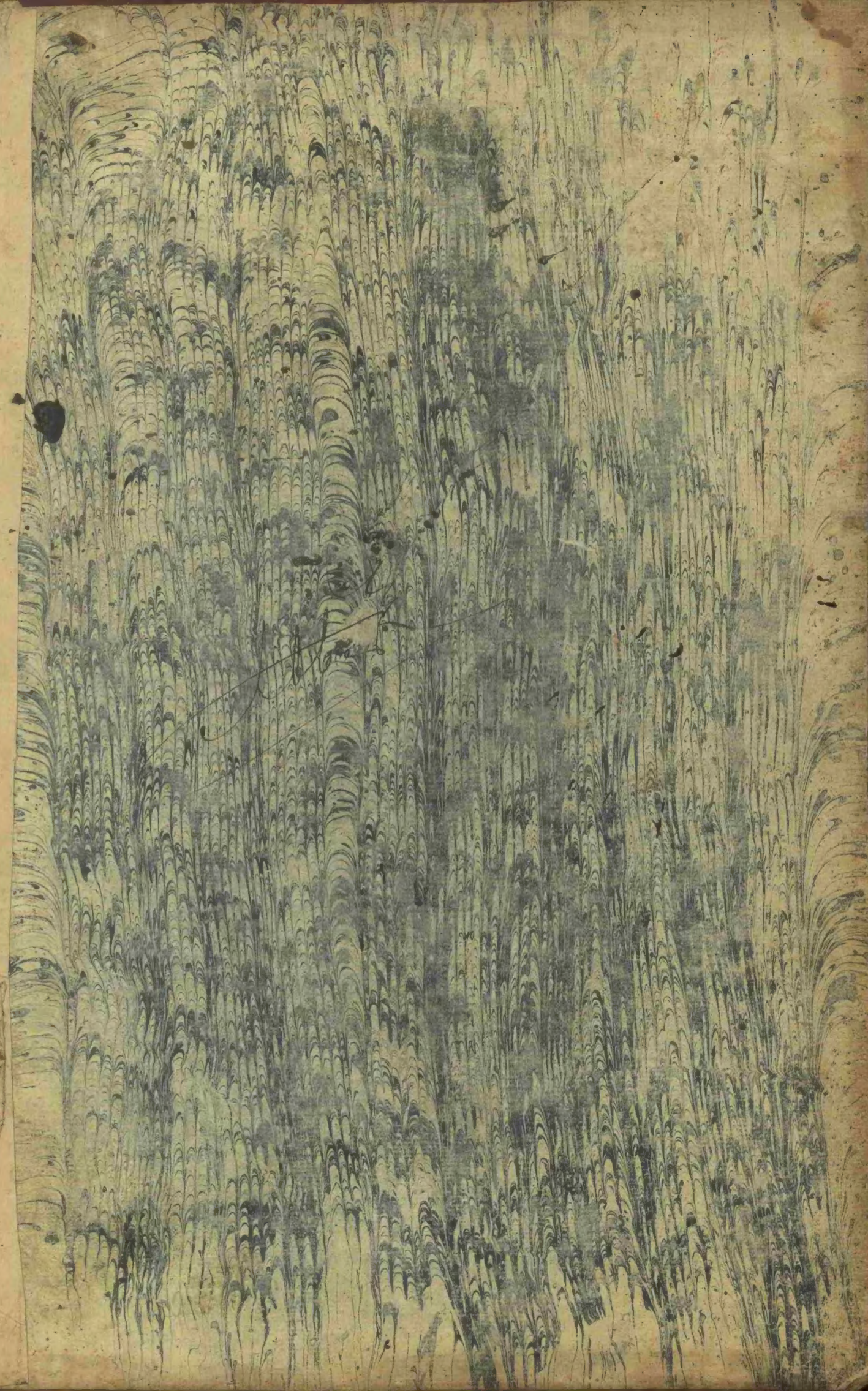






Ben.  
11X10  
b 50

2990





بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين

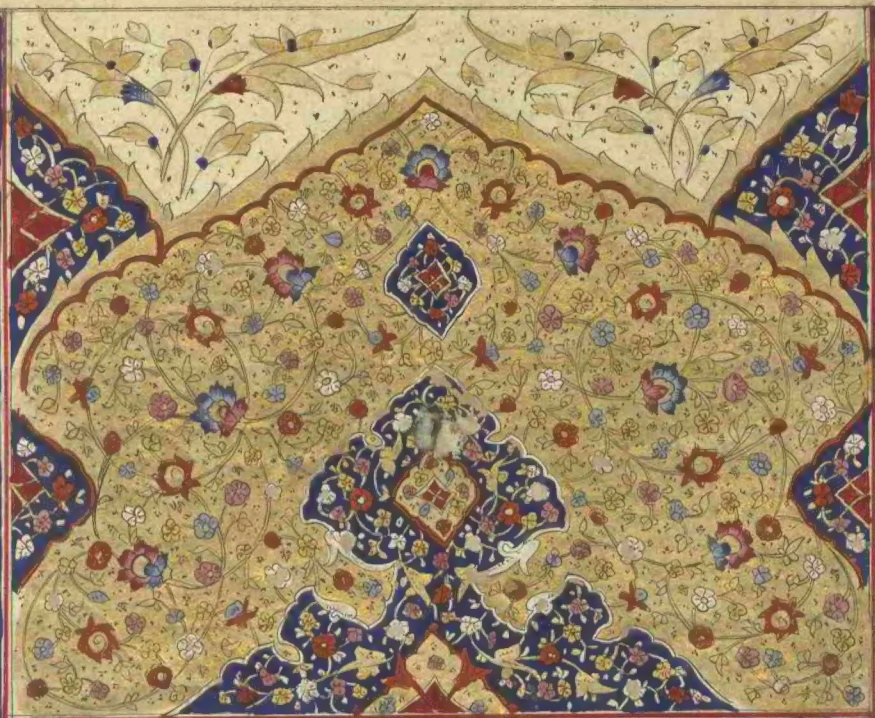


Handwritten text in a cursive script, likely Persian or Arabic, filling the lower half of the left page. The text is written in a light brown ink and is organized into several horizontal lines. There are some faint, larger characters or words interspersed within the main body of text.

۴۹ ۵۸

۴۹





بسم الله الرحمن الرحيم ويدقن

[illegible]

الفصل

[illegible]

بنا







































[illegible][illegible]























































































































































مشترک در یکوه سقراط و افلاطون از اجزاء متصل درین انکه گفت بزرگ و عار عظیم است و در بایه ای بصورت حمید را در میان کشیدند  
بعد از یکدیگر عبادت افتاد مشغولست و در یکفرسخی آن دههای عظیم در کوه ساخته اند و طرفینهای غیبی پر از خاکی اند و هر چه در  
فرمان خجالت عبرت آنکس است و در قربان خود و در دیگر هست که اشکال اولی عجم را در اینجا نقش کرده اند و عجیب است که در  
موضع منابر که هر خطی بر روی آن اند همماست گویند انکه بزرگ و درشتیان و قبله بر اینان بوده و اینجا را با اشارت زردشت گشتاسب بنا  
نموده است در هر یک از کوه و ملت بجا اهل اصغر چند نوبت خلاف هم میگردید و مسلمانان را بقتل آوردند و اهل اسلام این را نیز نقل  
نمودند و در عهد صمصام الدوله در یکی از قلعه های این ملک قادر برادر سلطان عبدالعزیز که کوشک را بچند دروازه ها تقسیم  
کشیدند انکه انچه در کوه را گشتاسب نام بود بیکباره ویران گردانیدند و از کوه ها سیم اندام و دلبان را و سیرام طلا نمودند **فصل** از روی  
عرقی ایوان همی نامی بود و در قلعه ای خالی همی بنام چمن بر جای در اجماع و در آن نهادند و در چمن بر جای خاکی در آن نهادند  
و غرض اوست بر جای هر چه است بر جای شکر گشتاسب بر جای که هر خارا است بر جای سمن در بعضی کباب که انعامت از بناهای های نیست  
همینست صاحب صور الاقالیم گویند که انچه امیر حضرت سلمان بن اود بوده را در کوه در روایت ضعیف است زیرا که حضرت سلمان  
عالم ایران بنامد و بدار و فارس و اردشیر و اکرم الله با شد انچه از وقت فرموده و بطریق عمو بوده و دیگر انکه انعامت را از کوه  
و دیگر کوه بخار سید و چندین جای صورت حبشید کشیدند که بر سستش از انچه است انچه از انچه است و انچه خلاف  
مسجد بودند است اکنون و نهای دنیا است که ولایت اصغر خواب شده و در آن محل چندین ذراع خوب موضع مرغوب آباد کرده اند  
و مسی عوده اند ببلوک و درشت الوی و برین بلوک فلاس توان گفت و قلعه اصغر خای حکم محل مستحکم و رعایت کوه با سکه و  
مرتفع است و غیر مرغ ارتفاع است و یکباره پیش از در و چشمه در آن نیست و چند بر کوه عظیم ساخته اند و بر کوه برین کوه بر کوه  
الدوله بوده و در ترفیع آن بر کوه گفته اند که امیر عضد الدوله کوه میسار و در میان کوه ها احداث نموده است اکنون خواب شده  
دانه قلعه را مشاهده کرده است و صورتی از اطراف او چنان است و دیگر قلعه گشتاسب است و از طرف شرق قلعه اصغر و قلعه و قی  
کوه بلند و قلعه احمد است و آبادی ندارد و در فاصله آن کوه از قلعه اصغر است و دیگر قلعه شکو است در آن نیز عمارت نیست چون  
اکثر رومان ملوک پیشدادیان بلکه مهاباد را را انکسور بوده اند و قله های پیشدادیان را در غایت اقتدار حکومت نموده اند بنا بر  
هلاستوی از طریق ایشان و فصل از انچه مهاباد را انچه مناسبت خواهد بود **در بیان شطری از احوال عقاب و مهاباد و احوال از انچه از انچه**  
**گویند و در بیان شطری از احوال عقاب و مهاباد و احوال از انچه از انچه**  
محقق در کوه و در کوه حقیقتا دیده و شنیده خلاصه آن نیست که مهاباد را گویند از در و ظهور ارم و بنایند خلیفت عالم بر عقلای مرت  
نوام شخصیت را بر مباد حضرت انشانان از ان کس که معلوم نیست اما مستحق اخبار اقلیم صدقات را انچه انچه نموده اند که در اولین  
دوره مهاباد را بر این وسیع اورا با جفت خویش بنیاد عبادت مقید نمود و سایر مردم خونی عدم پیش کشید و حضرت بار سیم مهاباد را  
در زیر عظیم و اولاد با کرامت فرمود و بنا بر نبوت و بشیرت خلافت مغفور و سر از ساخت و مهاباد الوی عدل و در و صلح و سداد

برای اسمان افراخت و نیز بوی اسمانی و حکم بردانی رسوم ملت و قواعد دولت آشکار کرد و قانون مهری و طرق کهری بدیلاورد و  
خلاق چهار سمت تقسیم نمود **اول** خدای دین دعوی معرفت فرین محبت محافظت ملت سبأ و شریعت غرامت فرمود ایشان را و بدیلاورد  
نام نهاد و حضرتان کشور و سپهبدان لشکر که ایشان چهار اباد و در عین دل داشتند نمایند و ظلم از مظلومان و ستم از بزدستان منع فرمود  
اینقره را چیزی نام نهاد که مشجر که عامه نام در اصل دولت فرجام ایشان اسوده و مرفر و الحالد **سیم** اهل زراعت و ارباب حرفه ایشان را  
باسم موسوم ساخت و باس در لغت ایشان بمعنوی آب باشد و چون آبها را از سا برفق زیاد انداختند ایشان را باس نام نهاد و آب  
بمعنای بی زیاد چه انجماعت باعث آبادی و معموری عالم **چهار** گروهی حضرت که در حدیث و وضع رحمت معین نمود و ایشان را  
سپه سمری گردانید زیرا که ایشان سبب تسلی خلق و خلوص ایشان اسوده اند و چهار ارباب چهار کشور و عصیانت و اسباب نظام  
عالم و اوضاع طوائف را مینویسند و در نظم پرداخت و در رفتار و بقرن طریق مهر و آشکارا نمودند و معرفت حضرت بزدان و پرستش خداوند و چهار  
بدیلاورد و حضرت باری تعالی که آفرینستاد سپاه ایشان نام گردانید هر که در علم لغت اعلام و در شتم و بدیختی در لغات و در لغتی  
چندین دفتر در زبان بود که زبان جهانیان مشابه بود انکار بزدان اسمانی نام فرمود و چهار ارباب لغت را و وضع مست  
فرستاده آن زمان فارسی عربی و ترکی و هندی و سایر لغات آشکارا کتاب چهار ارباب بعضی از محققان ملت چهار و شررها  
نموده اند و جمله ترجمه بر معرست که گفته قیاد و پیشروان تالیف کرده است برخی از معاین و ترجمه ایشان است که مذات بزدان  
از جمیع اشکال و الزوان بر او از وصف و صفحا و تعریف لغای هر دیار معرست و عقول عقلا و نوم حکم در معرفت آن ذات حیران و  
حله مخلوقات در چگونگی آن ذات چون مگردان و هم موجودات بر توفیق آن وجودان و علمش بر هر معنات و برابر و یکسان که حسب  
وفاق بر تو از آفرین زبان او دانست و هر چه را که ادبی و ادراک نمایند بر تو از دانست و ذات مستجمع جمیع ممالک است مانند خدا  
و علم او را در و حیات و مختصین مخلوق و اعفاس و بواسطه عقل او فرید و نیز گوید جهان با ذات بزدان چون تو خورشید است  
با حرم آن از آن بود و ابلا با دوا خواهد بود و هر چه در عالم کون و فضا است از آن ستاره کاست و نیز در آن تجربه اند که مبدع حقیق  
سبحا و تعالی احرار معوات و کواکب چنان آفرید که اگر در حركات انار ایشان بلباس و همان پدید است و حوادث اموات سفلی بنشیند  
از انالی علویت لهذا تعظیم ایشان نمودن و قتل و احاطت دانست و او را هر یک از آن را در هنگام و در عبادت کردن سزا است که بر آنها  
هر موضوعی که است که مود بر بران هیکل آفرینی بسیار است و تعظیم آن و تکریم آن هر که می برداختند و هم بر خلق در هنگام شداید  
و غیر استغاثه بزدان بیکر می بردند و همواره طریقی عودیت و بندگانه در معال و لشکر و بیکر که میسر دند و انانی از بزدان  
نام داشتند و احترام او را واجب شمارید و در شریعت مهاد مقرر چنانست که بزدان با بعضی حیوان بی از ارادتش حرام دند با بعضی  
حیوان سباع و معذرات افلاک و زمین واجب الحاصل مهاد یاد و معموری جهان سعی و تبلیغ بجای آوردند و در آبادی عالم و حد و عهد  
تمام میگردند و در کتب ایشان مسطور است که بعد از مهاد سیزده سبب بیغافری یکدیگر موسوم با باد و معرست کشند اینها را **کشت**  
بدیشان نزول یافت و صفون همگی در تقویت دین مهاد بود و بعد از ایشان چهارده آباد نیز بدیلاورد بدیلاورد بدیلاورد







































































































































































































چندان عادت و تائید جز با خرد و تدبیر ان بقل است سیاه و در زمان دولت صفویه موروثی بلاد ایران بوده اما در حکام اختلاف  
 دولت سلطان صفوی ملوک اعقاب بدلتکان لشکر کشید چندان غلبه نمود که بر بعضی بلاد در ملج و دم سکنه زیاده داشتند  
 و در کار خنجرها که در جلوس شاه جهان سبب شده است و در بعضی بلاد در ملج و دم سکنه زیاده داشتند  
**و بعضی که در توت و طبع توتی دوست مغربان جهان و جلوس توتی دوست** از آنکه در وسیع بیای صلاقی آن نیز غلبت توتی  
 دوست حمله الله مستوفی موقت کرد انجا را یک پای ملج کرده **رنگ** نیز غلبت است و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند  
 توتی که در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند  
 مغربان پسند و خواهش از این است با طبع مخالفان موافق نبود هرگز نشود در شته با دیوان دوست مقابل و اید و کار بر عار و عکا  
 بسیار است و جلوس ملوک اقبیه از همدیگر و شیخ حسن بخاری و شیخ پیادست و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند  
 سلطان و فلکی شیون و شمس الدین سبکی و طبرانی و فارابی و امثال ایشان و جناب قطب الاقطاب و زبده الحارثین و زبده الصلح  
 العارف السجانی و محله علیاه و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند  
 محسنه مال انقطاع اهل در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند  
 در زمان فقر و محنت و کثرت از بار فضل و کمال از احوال و حال از اندام و خواست و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند  
 سجاد است و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند  
 شاهزاده محمد میرزا و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند  
 صاحب طبع سلیم و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند  
 ناپسند به بر است و محض در دستان و معتقد ایشان و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند  
 بهر کمان سوزن و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند  
 مامور گشته و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند  
 بواسطه فقر و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند  
 دیگر ملوک محمد علی ابن الحاج عبدالقادر مجتهد زمان در علم اصول و فقه و حیدر در ان بود بواسطه فقر و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند  
 ماب تراره بود و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند  
 قائم بطول الحاله **کرته** بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند  
 وی در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند  
 و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند  
 است قریب شهر را با خانه در است و مواضع خوش و مراغه و اکثر مضافات است و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند

و علی اهل ایمان و ملوک احمد بن نصر الله قاضی غایت فاضل و متبحر بوده و تاریخ الفی انفرموده که شاه الفی خود از تشریف و کرم  
 را در دوسر و در راسه بوده **دکتر** که در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند  
 لال محفل اهل چون ناخیز و قمره مقطع اهل با در شاه لهذا انجا را این اهل گویند و این درخت هندی سر و در گویند از کثرت  
 استعمال و لال خوانند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند  
**دکتر** بضم تاد اصل نام یکی از پسران داشت بوده و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند  
 طوافت کرد و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند  
 هیچ از فرقام در کثرت و جمعیت مقابل ایند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند  
 و جمعیت دارند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند  
 بلاد اقلیم سیم و چهارم و پنجم و ششم سکونت دارند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند  
 و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند  
 انجا را حله انداز قبا و ترک چندان ملوک نامدار و امرای کردن اقتدار و عرفای عالیه کار و حکای کبار و علمای فضیلت ملا  
 و شعری بالاعت شعار بر خواستند که محاسن هم از حساب انجا باشد و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند  
 و سلطان ابراهیم ادهم و شیخ نجم الدین خوارزمی از انفر و ظهور نموده اند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند  
 این دو دمانست **دکتر** که در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند  
 انوار بیخ مذکور است که لفظ توکان در لغت معنی بوده و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند  
 حیدر و مادر الهه و ابرار آمدند و قوال و سائل ایشان در بلاد مذکور و راقع و سبب قضای اب هواسک ایشان ما  
 تحب کشت و چون تاجیک مطلق نبودند لهذا ایشان را توکان نام کردند معنی توکان اما که توکان یا توکان توکان زبان  
 و داخل توکانند ایشان طایفه سیاه و جماعت پشمارا که با قریب و دست هزاران دارند و اغلب با ویرتین و دیگر قریب کین  
 و قلیله شهری اند و عموما حنفی اند و دیگر علی المی و قلیله شیعه را می بیند و اقله که با قریب و توکان و توکان و توکان  
 و طریقه است ایشان پیرو دایم دینا با هر دو جماعت بوده الحق و شیاعت و سخاوت و سماعت بنظر در همان نوازی  
 و پاس داری دلپذیر و در عینت و صلاقت و محبت مشهور و با ویرتین **دکتر** بضم تاد سکون را و فتح با سکون تا و توکان  
 روحانی از اقلیم رابع و اکثر احوال و واسع قریب و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند  
 بعضی انکه در خاکس حاصل خبر و کس در سیرت و علاش و خوب مرد من شیعه را می بیند و اقله که با قریب و توکان و توکان و توکان  
 چون قطب الدین حیدر و قلم حیدر بان اتحاد بودند لهذا انکار از توت حیدر می بیند و اصله توتیت در زمین هوار و شام  
 و استخوان ان جماعت قریب در ان حصاری کشیده و با خجام رسانیده استخوان امیر عظیم الشان و یکی از امکان بود و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند و در بعضی بلاد با سکنه زیاده داشتند











































































مرده سوختن دریم و عادت است لهذا حمیده و پسندیده است و هم چنین هر یک لباس شلک پوشیدند و دست و پا بزرگان نمودن و دروغ  
گفتن و با هو جبر مردم ازیت نمودن و دلواپه کردن و افترا بردن بدان خلا نمودن قاعده و قناعت و هر چه خلاف رسم و عادت گذار  
داده و عقل پرور مردم هند و ستان و جاسرز بخت و جاسر بغایت باز کرد و قیوشند و زنان ایشان لباس شلک کمرچین فراخ دار و بچو  
عادت لاجرم بد بپاشد چنانکه مدت سی سال در معمره عامه کردیدیم و معجب علی هردین و ملت محمدی همگی را در هر سوم و  
عادت مشاهده نمودم و جو ما سکان هفت اقلیم را با فیل تقلید گرفتار دیدیم و در کسی ملاقات نمودم که در جامع شرعی بود  
یا مطیع عقلان که گرداند و بدو فرقه عقل با فرموده شرع عمل کند و کلمه علی را بر زبان می گفت **که خدا دید** قریه انبیاء و محلیت مجسمه  
بنیاد از جامع بعلیک میباید از افع باغات بنیاد دارد و قریه با صد خانم فرزند است و این هوانی بغایت نیکوست و در مشرق عرب  
و همگی سیفر و اذهب هر زبان مغرب نواز در آتش و به متازند را از یکی ایشان پرسید که شما چه طایفه میباشید جواب داد که اصل ما  
از کوفه و از قوم حاد میباشیم در زمان خلافت بنی عباس از کوفه حرکت نموده در این بکایت مسکن کرده ایم فقیر و دوسر و زور را بخاوده **دگر جوین**  
نصیب ما صاحب جمع الملل ان کوید که جوینه ضعیف و خورده است معجز گرد آورده شده است از این باره نمود و امیر دین این غضب اسلامی در آن  
خلافت الطایع بالله باوتم و در آنجا نازل نموده و خلفا ساخت و گفته اند که این بدین من از این بدین است که از این فرزند و بنای  
نمود اما از همان طایفه بود و گفته اند که این موضع میان واسط و بصره و حوزة ارفع است در میان بطایع و در این بطایع گفته که جمع  
بطایع است و بطایع و حجاز را معنی خلافت کمان میباشند از این دلیل است بر روی زمین و طوطی در هر دو نیمه بطایع و واسط همین  
معنی است زیرا که در آنجا البرزین ستون شده و منبسط گردیده و بطایع و واسط در این است و وسیع واقع در میان واسط و بصره  
کرد و اصل و قیایا به یکدیگر متصل و معور و معین در ایام کسری و پرویز و ابی جابر خیان نمود و فرات نیز بخلاف عادت نداده گشت  
از سبزه راه آنجا آمدند لاجرم این راه را بر زمین راه یافت و انقراضی را در قوفت و مردم از آنجا خلا نمودند و چون این کشت کسری  
عنم عمارت آن نمود اما اجل محلت نداد و پیشوایر که جلال او پادشاه شد بواسطه قتل مدت سلطنت فرصت تعمیر آن نیافت و  
تا که دولت اسلام ظاهر شد و عجم را استقلال بحریه و اوارگی پیش آمد و مسلمانان را بر مادی حال مهارتی در عمارت زمین نبود  
لاجرم مدت آن موضع خواب مانده بود و چون دولت اسلام استقرار یافت و احوال بطایع نیز در اسلام مذکور شد حال آنکه کشتی نشانی  
با تو مع فرستادند و ایشان در آن موضع بلند میادیدند که ابی جابر سید بود و صلاحیت عمارت در آن داشت پس در آنجا  
فراساختند و عجمی را آنجا گشتند و در پنج روزه نمودند در اوایل ایام الیویه هجری از یکه قوم ایشان بودند بر آنجا مشغول شدند  
و در آنجا نظر ساختند و از اطاعت سلطان پیروز شدند و چون دولت دیلمه منقضی شد و بعد از ایشان دولت سلجوقی برپا شد  
گشت خلفای بنی عباس را قدرتی حاصل شد و آن بطایع در حوز حکم ایشان بودند و او کوید جوین در مدینه و بصره و جهان نوبه  
در نوبه واقع است هوانی کرم و انش در موسم تابستان باد است و زمستان بار طوب و محلیت انبیاء دارد سکنه انش قوم عرب و همگی شیع  
ندهند **دگر جوین** افعی حار مع الواد و افعی لاف سکون نوبی باو کیت از خفا دمشق انش خور و هوانی مرغ و شمس قلمی

[illegible]



















































































































































































































































































































































































































































































































































































































































































































در روی نشاءه دلیل خلق نیکوست و در روی ترش دلیل خلق بد است و در روی ناهوار از خجلت و عجز و در روی خمری که دلیل افعال بد است و خشم سیاه علامت محبت است و خشم میگون دلیل عدالت و خشم درشت و برآمده دلیل احمق و پشیم از روی دلیل اگر چه یکا پیغ بزرگ دلیل حماقت و پیغ بلند و بلند کج دلیل نجاست و پیغ میان علامت خوبت و گوش بزرگ دلیل اذی و در چشم زخم است و گوش کوچک دلیل خفاست است و گوش میان دلیل قوه حافظه است قد بلند مبارک است لیکن خالی از حقاقت نیست و قد میانر دلیل ملکست و اوصاف حمیده باطلست و قد کوتاه دلیل شرارت و عداوت و کینه گرفتن است و از بلند و سطر دلیل نجاست و از ازار دلیل عفت و از ارمیا دلیل اخلاق حمیده است و از باختر و لیاک است و از خوش دلیل فاخر و دانق است و سرع کلدم فهم نیراست و نفس دراز دلیل غفلت است و نفس کوتاه از ضعف باطلست که شستم دلیل قوه فهم و لطافت طبع است و گوش سخت دلیل قوه تر و طبع غلیظ است و خنده لب کردن دلیل مخالفت خودت با مردم از و بلند خنده دلیل غفلت و پشیم نیست و لبم نمودن در کلدم دلیل فطانت است و لبم کردن بقرع لب لبای و خلق نیکوست و در ننگ نمودن در کلدم و حركات دلیل کنی فهم است و سرعت در کلدم و کارها از تیری فهم است و کردن کوتاه دلیل غفلت و کور عیاری و کردن باریک و دراز دلیل حماقت و زیاد زدن پیوده و کردن سحر دلیل حق است و کردن اعتدال دلیل خوبی حالت و شکم کوچک دلیل فهم و غفلت شکم بزرگ دلیل کثرت کفاح است و باریک دلیل ضعف است و دشت بزرگ دلیل قوه بدست و علامت کور و غضب و دشت خنده بغیر از پیروی دلیل خلق بد است و دشت راست دلیل خلق نیکوست کف باریک دلیل غفلت فهم است کف بزرگ دلیل عقیدت متوسط دلیل ادب است و انگشتان دراز دلیل فهم است و انگشتان کوتاه دلیل غفلت ناخن معیوب پندیده نیست ساقهای دراز دلیل تکبر و جاهست و ساقهای کوتاه دلیل شرافت است و پایهای بزرگ دلیل عجز و پنی و نکبت است و پایهای خورده دلیل مسکنت است و پایهای میانر دلیل نیکیست بدانکه شخصی که خشم مله و از رو دلدرد و روی زرد و راست و قد کوتاه و کویج و چهار و ایستد و باریک و ضخ و فنی و فظو و نیز نیشانی باشد در هنگام تکلم نمودن سر بریزد و آنگاه دست خورده و کلام زیاده باشد و فقیح دان که حله از ما را فرجه چید آید نمود و از آنکه در مرتبه محتر را بیاورد و دیگر هر حال اعتدال مطلوب و طریق سطر مرغوبت و باریک مرد بزرگ مشاهده کند هر عصبی که خوب و دلالت بر خوبی میکند و عصبی دیگر که علامت خفت و ذمیر است و باریک و کلام که غالب بران هم نا و نیز ممکنست که شخصی بی عفت و محال و اخوان صفات زیاده را رفع کند و از عاشرت میکان و محالست امکان از روش خباثت ظاهری و باطنی برسد چنانکه در کوفی مایل **ضمیمه** که در سنه عجز و در مرد شوی و بصلاحت است که هر شوی ناز خندا باغ خندا آنگاه صحبت مردان از مردان کند صحبت مردان هم مردت کند صحبت نامرد هم مردت کند و صلی الله علی محمد و آله **مردان** نام جلیلت مشهور و مافاه و السمه که هر و آنکه در ملک شام واقع است بغایت عجز و رفیع الهی در آن نامحسوس است هر انش سارکا و انش خوشکار و مرد مشرق و عرب و مختلف المذهب لکن قوم سامی و در کوهی الهی و دیگر صفات و دیگر شیعیان میوه و دیگر اهل سنه و جاعل اند از هر مشاهده کرده **ذکر حب** اهل ادب از بزرگ و بی سببهای خوب علی مرعوب است

مرکز مرقوم عرب اکثر نزدیکی داشته که **کخصا** بلد است بهرست فراز بلاد می باشد در کنار بحر عمان واقع و جوار آن اوسع است بلاد است  
از قدیم و معاصرت کرم از اقامت هم و هوایش کرم و انبش و اوان و بخش است و چایان و غلات آن از اذانت انوار از دایره عرب است  
و طرف مغرب فارس اتفاقا داده و اکثر همایشاتش مهیا و آماده است و فاصله است میان او و فارس در مایه شوره و از بر صاف است  
مردود و است قرب بیست هزار بار خان در راست و فاصلها و دقاری هفت بنیاد صفات است و از بندر و شهر از دره دریا  
سده روزه راه است اگر چه در آن لحاظ اندیک اما مردمش بسیار مشاهیر کرده اند اکثر اهالی اندیک و مشهور به مذهب و قوم عرب و  
اهل سنت و جماعت اند از آبادی و کمال انضباط ظهور نموده اند و در حله شیخ محمد ابن علی ابن ابراهیم ابن ابی جعفر و از انجا بوده و صفات  
مضانیه است و فی زمانه مولانا شیخ احمد ابن شیخ زید الدین فاضل کراغایه و عالی بلد پای بود و در فضا اظهاری و کمال  
صورت برهنگان نفوذ می نمود و انجا از محققان علای عصر بود و بر طریق خاص و مسلکی مخصوص و در جمعی از عرفا انکار داشت  
و جوی از تخمید می نمود و در علم وحدت و نبوت و ولایت و امر کلمات بلد و سخنان عارف پسند است تا لایفات علی و در سبایل  
کتبه و در حله کتاب شرح زیارت جامع است که در سر حله تمام نموده است فقیر مشاهیر کرده اگر چه در قطره زمانه و میقتا  
را نه گوید که همان سخنان عرفا و حکما است که هم افیضه و با احادیث و اختصار و کمال از فاضل نموده است اما توان گفت شیخ عارف  
علای و علم فرست و فاصله بود و مقدس از اهل نفوذ و در محاسن ذات و اعمال صفات و طهارت نفس مقدم علم است انجا از اید  
و علم از علم اعتبار بسیار و از فضلی اند از رحمت و از ارحم الراحمین و مولانا سید محمد ابن مولانا میر سید علی نقی و نقی بل  
تکلیف و غیر از اکثر شیخ حشر روحانی و جسمانی هر دو قایل بود و رسید که مجلس در سن و افاده و علانیه می نمود که واجب اعتقاد است که  
میزان در روز و معاد بعینه هر چه و جماعت است که از جنس هر چه نامرئوس و نسبت و تعلق انسان به این صورت محسوس خواهد  
و مخالف این اعتقاد که از است لهذا شیخ دیگر از مخالفان است و از ادب بسیار سبب و بقل شیخ خلون از غیبه و توحید کرد و در حله  
و جامع بر لغو و طبع شیخ زبان که در در و بقلان بود و نیز از مردم که در شیخ خلون کند و چون بنای شیخ خلون رسید و در حله اعلی بهر  
نکوت و شیخ نیز با هر طریقی بپایان الله را بیشتر گفت و در و در و نری مدینه منوره از اسلام در گذشت و از شرفه از اوزان اسوه  
گشت و حله الله علیه **در کمر** بجمع لام و رزق پر نام طایفه است معروف و اکثر ایشان صفات و ذیل و موصوفه اهل حق و پیرو می  
باشند و از طریق سبیل مشی و فساد شنی بسیارند و مشتعل اند و خواه فرخوان و قبا لای پایان را و از ایداد و بهر جهت ایشان  
رسیده است عموما شیعه مذهب حیل مشرب و چای دیند و شجاع و دلیر و عقید و شریک اند اما همه را دوست و عزیز و نادر  
در این شهر ممتازند **در کمرستان** بدانکه کمرستان دو ملک است یکی کمرستان بزرگ و دیگر کمرستان کوچک و هر دو تحت ویران  
چند و از حله خرابند و جبال سخت و جنگلهای پر درخت و چشمه های خوشگوار و راهی سلاک راهی از اقلیم چام و قبلی از نسیم  
جماعت خیلی قرب حله را خوانند و ایشان تابع ولایت کردستان اند و از قدیم حاکمان طایفه و والای کشندی و خاندان  
عظیم الشان بودند اکنون خرابند و جماعت بخیرای قرب حله را خوانند و از آنکه تابع عراق محمد اند و جماعت عسکری قرب































































































































[illegible]

اصلی بر موی نشسته مانند شهاب و چهار نفر که جدا و بر میان بسته بان ملازمان و انچه خرقه غیر و قوه حفظ قوه فهم و قوه سودا  
و اینها تدبیر جهان میکنند و دوازده روحانی دیگر اند که از آن چهار قوی غیر و قوه تدبیر و قوه است اول  
خواهند دیدم دهند سیم ستانند چهار پزند پنجم خوردند ششم و نهم و دهم هفتم چونکه هفتم کشته هفتم و نهم و دهم اینها یادهم  
شوند و در اینها یادهم و هر که در این عالم صاحب خوی اربعه و دوازده روحاگر دوری بنابر میزان شود و تکلیف با او بر خیزد و با آنچه خواهد  
خواه اوست بر آید و دیگر گفته که بیشتر نزاع و فتا خلق جهت مال و زینت زنا را خلاص نمود و مال را مباح فرمود و گفت که خدا  
کریم زور سیم از بخلان آفرید که مردم منتفع شوند و بجهت سیم و زور اوست که اندک سیم و زور دارد و با آنکه اندک سیم و زور با مالدار  
کیسه غنم مالدار باشد و از محتاجان و بینوایان منع کند و دی اهر و یوسف و دلاست که از دست اند و بر زبانان هفت کینه دارد  
انکه اگر شخصی زن دارد و دیگری ندارد شرط عدالت است که زن خود را بعد به هدایای لطیفی بفرستد و کند و اگر کند و بفرستد  
کرده باشد فلان عذاب بر او افتد که زن در دست نماید و اگر زن برای دفع نفوذ و نفوذ و دیگر انکه اگر کسی زن خوش  
منظر دارد و شخص دیگر زن بد پیکر شرط بر داری است که چندی از زن حمله ببلدان کس سپارد و زن فحش را نزد خود نگاه دارد  
و دیگر گفته که کسی در حق بکار و در پای انداخت و دخت کند و بفرارد انگس و است بخوردان میوه از دیگران بر دهن خود و  
محارم مانند خواهد و صرف نمودن نهواست از آنکه سپکانه تصرف کند و دیگر در دیگران از ارسالان و قتل نمودن حیوانات  
حرام خوردن و خوردن سوم و سوم را منع فرمود و گفت که باید مردم در خوردن نباتات و تخم مرغ و شیر و شکر و آلهای خافقاع مانند  
و هر که از اینها بکشد و یا اگر زن زند در کتب پیروان اولاد کرد و پیوسته جام نیم پوشیدی و عبادت بزدان و پرستش  
سجده کشیدی و از مخالف مذهب بغایت احتراز نمودی و دایم مردمان مشفق و مهربان بودی و چون قباد با بکیش خود دعوت نمود  
پادشاه از روی محرمه درخواست فرمودند که گفت محرمه فراموش کردی که از این سخن گوید و طریقی که صاف میگوید با نگاه قباد با نگاه  
رفتند و در حضور قباد هر چه سوال نمود همگی را جواب با صواب شنود بنابران قباد بوی کردید و بدین فردا قوی کردید و همگی  
او را مطیع و مقادشند و اندک آنکه از او میپروان او در ایران و سایر بلدان در حکومت مسلمانان پنهان و اکثر ایشان خود را در  
زمین در ایشان حاکم و داده و نام و ارستگی را قیدی بخود نهاده اند و خود را بکاهل اهل عالم و قله بنیاد خود خوانند و خویشان را  
برتر از انبیا عظام و اوصیا گرام دانند و نام را مکرر با بیاطراف و جهت اتفاق افتاده و زبان بر اعتقادات خویش کشاده اند چنانکه  
وقوع از اوقات با یکی از ایشان ملاقات اتفاق افتاد میگفت مردی زنی را معین نمودن و از دیگران منع کردن و محارم را بر خود  
حرام گردانیدن بنا بر عادت و رسوم ملیت است و کسی که گوید عقل تجویز بر تصرف محارم نمیکند و از خود سپکانه است و هر که را  
عقل نیست دیوانه است و نیز گفت که اهل ایران همان بودند که در زمان زردشت و فرزند بودند و بر محارم خود نزدیکی می نمودند  
اکنون بخیر تعبیری ملت و بتدبیل شریعت اموی واقع شده که چنین استبعاد می نمایند و این امر را قبیح عقل دانند و اگر در زمان اهل  
ایران عاقل نبودند و بوزر جهل و جاهل و زور ظهور نمودند و نایب حال را کتب تواریخ اسلام مسطور است که پیش از این































در بعضی از اینها و کفر و جوی لایق نماید دیگر آنکه اتفاق افتاده که مالک ملک صورت و حکمت و نبوت و رسالت و ولایت کلیه متعلق احد  
 شده است مانند حضرت موسی و داود و سلیمان و غیره از اولاد علم برادران صاحب ولایت کلیه بر مومنان و ولایت انبیا و اهل بیت است آنچه  
 انحضرت بصورت صاحب نبوت و رسالت نبود اما در معنی بعد از خاتم انبیا در معانی نبوت و رسالت احوال تمام بود و نیز حضرت  
 صاحب کرم چون خروج کند جمیع انبیا و اولاد ذوات جامع الصفات ظهور خواهد نمود چون ظهور یابد روشن نگار سخن را در تمام  
 بشنید متوجه حضار گردد پس رسید که چه گوید در این تاویل اهل علم عرض نمودند که این تاویل پسند عرفا و معقولان ناست اما میر  
 قزوینی غایت تعظیم نمود و آنچه را که سحر باری بود بجا آورد و فرمود که چون از سفر مجاز و مصر و شام با بران بر اجابت نمودند  
 شد که انچه را بدارا نقل انتقال کرده است **نظم** از آن سر آمد این کاخ دلا وین که جوی جا کرم کردی گوید خیر و صلی الله علیه و آله  
**ذکر بندگان العلم و اولاد العلم السید علی** اهل علم علی و در کار و افاضل حکمای اندیشه بود و در فضایل صوری و کلمات معنوی که  
 با ابراری مفید و برزوخلاق حمیده راست و از افعال نگویند بهر آسوده بود با فخری که لطف و محبت است و هوار و استرگنا  
 خواص فیه هم میباشند روزی خیر از آن معرفت صبر و صواب نمود که حلیات از الله تعالی بدیع الایمان و غرض چه معنی دار  
 در جواب فرمود که در معنی اخلاص محققان گفته اند که با ریع ممکن است از بعضی و موجود گردانیده است روشن تر این بگویم که  
 چون شخص افعال و اعمال اینک کند بواسطه غرضی از اغراض که عاید خودش گردد اگر چه این شخص را نیکو کار گویند لیکن چون کار و عمل  
 نیک و از برای خود کرده است نرا برای دیگران و اگر شخصی دیگر عاید از برای نیکو فاع و فایده بد دیگران برساند بکند این شخص  
 نسبت به شخص اول مستحق مدح و ستایش و مدح بیشتر است زیرا که این شخص عمل نیک و از برای غیر میکند و در این افعال نفع بهر است این  
 چیز را بکنده محبت ظاهر و مادی انظر بهترین کار که کند کانت اما مریه بگویند که فوق این مرتبه است که خود را عقل و انرا شرف  
 اعلا ازین در بر میسازد و دانست که کسی که افعال نیک کند و در آن غرضی از اغراض نباشد نرا برای خود و نه عاید دیگر باشد اگر  
 چه از افعال و نفع و فایده بغیر رسد اما رسانیدن نفع مقصود بالذات و بتسلک بلکه افعال نفع بغیر هم مقصود بالعرض است  
 باشد این معنی نیز و قسم است یکی کانت که افعال نیک را بجهت نیکو افعال نیک کرده اند میکرده باشد و دیگری کانت که چون ذات او  
 نیکست از نیک بلای نیک افعال نیک و نیک مردم میکند هر قدر بر این مرتبه در نظر خواص شریف و وفادار و از جمیع مرتبه  
 کار کند کانت لهذا اکثر مردم عاقل را که را خواهند تعریف بپسند میگویند و از این کارهای غرض است و خلاف کار را بی  
 غرضانه بود بر چنین شخص عقل بیشتر اعتماد میکنند و اعتقاد بیشتر دارند چون این معانی معلوم شد بداند که محقق میگوید  
 اگر فعل یا رسم محال بغرضی از اغراض بوده باشد عاید بلایات یا لذت و شود یعنی نافع از برای او سبحانه و تعالی باشد این معنی  
 البطلانست زیرا که از این لازم میاید که حقیقتا مستکمل بغیر باشد و از غیر فایده باورسد و این معانی نشان واجب الوجود است  
 و اگر فعل و رسم و غرضی باشد فایده از جمیع و عاید بذات مقصد نبوده باشد بلکه عاید بمحکات باشد چنانکه جمیع کثیر از  
 علما افعال حقیقتا بر این نحو خیال کرده اند اگر چه این معنی محبتا مرعوبانه قبول و دانست اما در بعضی از این معنی نیز نشان

بایضا را دانست محبتا که اغراض غایبات افعال میباشد و علت غایی چنانکه در موضع خود ثابت شده است علت فاعلیت فعل است چه در  
 میکند از برای غایتی و غرضی میکند و اگر غایت و غرض نباشد انکار را نمیکند و فاعلیت را که مقتضی نمیتواند شد مثلا اگر تجارت از  
 برای سود میکند و اگر سودی نبودی تا جوی تجارت نبودی پس در غایت غایت فاعلیت غایت و اگر فعل یا  
 بواسطه غایتی از غایبات باشد هر یک از اینها باید که در تمامیت و فاعلیت خود محتاج باشد بغیر چه اگر افعال نفع بغیر نبودی هیچ فعلی  
 از حقیقتا صادر نشد و این معنی محال و مستلزم نقص این معنی است افعال الله عز و جل عاقل و کبریا چون معلوم شد که فعل یا ریتعا  
 منز و بهر است از اغراض مطلق خواه عاید باشد یا لذت و خواه بغیر ذات او معلوم میشود که فعل او نیز از مقولان در مرتبه  
 در اول مذکور شد پس ملاحظه باید نمود که فعل صریح چگونه میتواند بود بعضی از اعتقاد است که حلافتها هر چه میکند خوب میکند  
 و فعل خوب برای آن میکند که فعل خوب جزو یک نیست لهذا کرده است پس معقول نیست که بگویند چرا کرد مثلا اگر گویند  
 فلا شخص نسبت به مردم نیک میکند یا فلان ها که عداالت میکند در این وقت معقول نیست که سوال کنند که چرا فلان شخص را برود  
 نیک و فلان ها که عداالت میکند یا فلان ها که محققان گفته اند که این اعتقاد اگر چه محبت ظاهر از برای ما است بیک است که افعال یا  
 تعالی را معلول یا غرض میسازد اما تحقیق در واجب الوجود است که افعال او سبحانه و تعالی غایت خوبی و تمامیت و در فعل او  
 هم چون وجود و دانست نرا برای آنکه افعال نیکست و نیک کرد نیست میکند بلکه از برای اینکه چون خود شریف و کامل المالات  
 افعال شریف هم چنین با دیده از نیک بجز نیک و دانست و نیک الشریک میکند و درین خلافی نیست مثلا اگر طیب طبابت کند  
 معقول نیست که پرسند چرا طبابت میکند چه در جواب گفته خواهد شد که چون طبیب است الشری با اینکه طبابت کند بیکار دیگر  
 زیرا که هر چه میکند اگر پرسند چرا کرد بجز از نیک نیست که بگویند که چرا طبابت کرد بجهت آنکه واجب الوجود در غایت شرف  
 نمای بلکه فوق القیاس است لهذا افعال او هیچ همگی تمام و شریف میشود مثل عقول نفوس مقدسه میاید دان و اینکه گفته شد  
 افعال یا رسم نرا برای غایت و یا غرض لازم میاید که غایبات و افعال مرتب نباشد و افعال حقیقتا نرا غرضی فایده باشد  
 بلکه مراد است که غایبات افعال مقصود بالذات نیستند نرا که فعل او سبحانه و تعالی و بیغایت نیست در خارج حاشا و کلا زیرا که  
 هرگاه غایت در فعل مقصود نباشد بالذات لازم نیست که لغرض هم مقصود باشد چنانکه و اگر شد بلکه در فعلی از افعال  
 او سبحانه و تعالی و افعال و غایبات مرتب است که عقول جمیع عقلا از ضبط و حفظها غرض و امر است که لا یخفی علی جمیع العقلا  
 و بر دقتی با این حقیقت فهم ظاهر و روشن است که غرض منفعه و افعال غرض در افعال و ولایات بر شرف ذات فاعل و  
 کامل فعل و بیشتر دارد که بالذات چه کرد در صورت اول نیک و افعال غرض معلول فعل است و در صورت ثانی فعل او معلول نیک و  
 منفعه در شایع بر تفاوت و انجاست تا بجا و صلی الله علیه و آله و سلم از این سخن از اینجاست که نام سلسله از این سلسله است  
 بشیخ ابوالدین نقشبند منسوب گویند نقشبند فرمود است انقرا یخا و چون شیخ از اینجاست که نام سلسله از این سلسله است  
 سلسله ختیره که روح ان سلسله را چه حد برده از قریب چیست بر خواسته و انظر بقرینات الشان شهرت یافته و بعضی گفته اند



بجهان نقشند بر کیند که شیخها الدین اکثر ذکر عیبه رسید که مقلبه ی ذکر لیل نقش است لاجرم مشهور بنقشند ی که دلیجانکه  
 یکی از بزرگان ایشان شاره بدین نموده **نظر** ای برادر در طریق نقشبند ذکر حق بدین خود نقش بند بر صغیر او باب تحقیق پوشیده است  
 کفر فریاد محققین علی متفقد این که جمیع سلاسل صوفیه منتهی بشیوه حضرت سرور و لیا هم و اعمده ای چنانکه در سینه قریب  
 ذکر شده است که سلسله نقشبند بر کردین بخت که اصل آن در ترکستان و اوزبکستان و شعبه او در هندوستان و بلاد  
 می باشد منقل عیان به سلسله خود را حضرت اما حقیقت و میگوید حضرت اما داد و نسبت است یکی بوالد خود اما محمد  
 باقر و یکی از بوالد خود اما زید العابدین و ایشان را بوالد خود امام حسین و طایفه از حضرت رسول و نسبت دیگر که حضرت صادق  
 دارد بقاسم ابن محمد بن ابی بکر و بر نسبت ارادت سلمان فارسی و هم او را بوالد خود در اوقات شرف صحبت حضرت رسول نسبت  
 ارادت باقی بکر تائید در مکاتیب و رسائل خود در تحقیق نسبت تأیید نموده است که ای بکر مبدأ سلسله نقشبند بر است  
 و محقق شوشتری صاحب السالک المومنین این سلسله را تحت غی اصل میداند و میگوید دست بچند درجه اول آنکه حضرت اما  
 حقیقت صادق نظر با حدیث کثیر بل متواتره عامه و خاصه اما واجب الاطاعه بود و قاسم ابن محمد بن ابی بکر از جمله صحابه  
 زید العابدین بود چنانکه در رجال شیخ طوسی و ابن دود و مکرور و در تاریخ قاضی ابن خلکان شافعی مسطور است که قاسم از  
 سادات تابعین و یکی از فقهای شیعه است که در مدینه منوره بودند و افضل اهل زمان خود بود و از حجه ای که در روایت  
 کرده و جمعی از تابعین از روایت دارند و قاسم پس خاله اما زید العابدین بود و مادر او در غزیه و درین شهر او را خواهر ملوک  
 عجم بود و صبیبه او ام زوره نام او بود و بعضی گویند نام او قاطره بود و زوجه مطهره حضرت اما محمد باقر و مادر حضرت اما حنیف  
 الصادق است و در زمان وفات قاسم اختلاف فراوانست و راجع این خلکان است که در سال صد یک وفات یافت و عمر او  
 هفتاد سال یا هشتاد و دو بود و بقول خاصه و عام حضرت اما محمد باقر افضل و اکمل است از قاسم از همه جهات بنا بر این  
 ترجیح دارن حضرت اما حقیقت صادق قاسم را بوالد خود در بلاد و در زمان زید العابدین و ترجیح مروج بود و تفصیل فصول با فضل  
 و بیحدی سغری و صاحب مدینه که مصلحت این امر شیخ می شود چه جای چنین بزرگوار که از صغیر بل از اولاد است  
 جامع جمیع کالات صوفیه و معنوی بود پس قول با و ادان بزرگوار قاسم را از خیر اعتبار و ساقط و هاج است و ثانی  
 آنکه در زمان سلمان قاسم صغیر بود و با بل نسبت سلمان و ادان او بود و نسبت قاسم را چنانکه مکرور شد از حجه  
 و بل حضرت اما زید العابدین بود و ثالثا آنکه می بیند سلمان را بوالد خود در اوقات حیات جناب خواجه کایا  
 و قله و موجودات محمد مصطفی بسیار با غریب و بعید می نماید بلکه از جمله کالات است که سلمان را بوالد بکر کرد و فقیر را  
 در این باب چنانچه خود را موقوف از اوقات باد و سر نفر از دستان در عالم سیاحت بکثرت و ملامه و ارد یکی از بلاد  
 انحر و شدم روزی مفتی اولات از یکی رفیقان سوال نمود که نام شما چیست جواب گفتم من جد علی و اسم یکی از  
 رفیقان مستعلی و دیگری حسن علی است و بکر باره مفتی پرسید که چه ملامه آید گفت خفنی مذاهب پیغمبر مفتی بخند در

گفت مرا که با و را بد که شما خفنی باشید با وجود این اسمی فقیر گوید که سلمان از عنوان جوانی در طلب دین حق ساعی بود و نزد علی ابا  
 از خود و مضاری و غیره ها نزد و می نمود و در شان بد که از آن خفنی با و می رسید صبر و صبر و بد که در سلوک این طریق خواهی بسیاری  
 او را سبوت و فوشتد و از او را مخرج کاینات علیه فضل الصلوات رسید او را از تو بهود و عیالی خود و محبت و اخلاص و نسبت  
 باستان مقدس بنویس که میانی رسید که از زبان انحضوت معصوم غایت مشیون سلمان ماله الیه بیت سرفرازد کرد بدین شیخ محی  
 الدین اعلی از انجید باستان سلال بصفت طهارت سلمان رفته نموده در کتاب فتوحات و بار خود انجالات و انصاف با فضا  
 کالات خلایق ثلثه محبت سبت کردن سلمان را چندان زدند که در کش کج بماند و وفق کرد و طاعت خود از قبیلته که از مشاهیر  
 علی اهل هند است او را که هیچکس از صحابه و اصفی بودند و سلمان را از انجیل شمرده در کتاب کامله های مذکور است که  
 چون سلمان رفته بمنا عتال رسول را بوالد بکر سبت نکرد و روزی عمر با و گفت که ای هاشم خلف کردن از سبت برای افتخار است  
 بر رسول و آنکه ایشان میگویند افضل خلقتند بعد از رسول باری تو را چه افتاده که خلف میکنی سلمان فرمود نا شیعه هم از آن  
 و از او اختلف بخلقه هم و با و سبت هم و در کتاب کشف الغرر روایت نموده انا با عقی النبی علی الهیج المسلمین و الا تمام اهل البرای  
 طالب و الموالاة لمر بالجهل اختصاص سلمان حضرت امیر المومنین است و تابعیت او در جمیع امور روشن تر از ظهور نور بر شام  
 طور است در کتب تاریخ مسطور است که عمر سلمان و ولایت اقل و ولایت و پنجاه سال و روایت اکثر محدث و پنجاه سال بود اما  
 و با عا مرون می داند و در واسطه سلسله خواجه ابو یعقوب یوسف همدانی واقع است و او را مرشد خواجه عبدالحق محمد و  
 می دانند که او سر حلقه خواجه کانت و چنانچه در مجالس المومنین و غیره مسطور است شیخ سنه که شیخ اوسطی است در  
 طریقت مرید خواجه ابو یعقوب یوسف همدانی نسبت بر نظر تحقیق سابق خواجه یوسف بن ابی یوسف است که در بعضی روایات  
 شیعه مرید اهل سنه کرد و بدلی عکس تصور واقع است بر شیخ خواجه یوسف همدانی باید شیعه باشد زیرا که مرید بر  
 مذاهب مراد خود باید بوده باشد خلافت این می شود بر این وجه واضح و ظاهر کرد بد که نسبت تأیید جمعی از متاخر نقشبند  
 تصحیح نموده اند محض اختراع و غلط است و شیخ ابوطالب یکی قایل باین شده با خود اهل سنه بوده با بطریق تیهه انیکل را  
 گفته و کد الک حبله الف ثانی از اولاد خلیفه ثانی و خفنی مذاهب بود پس نسبت او باید جمیع باید نه تأیید سلسله انجید  
 تا اما حقیقت الصادق صحیح باشد و حال آنکه در زمان یزید ماست و چه تا مل آنکه در سخنان و غیره مذکور است که حضرت  
 خضر خواجه عبدالحق رسید و قوف علی قلی را چنان از تلقین فرمود و او را بکار مشغول شد و کسانها یافته بعد از آن  
 خواجه ابو یعقوب یوسف همدانی بخارا می آمد و خواجه عبدالحق با و ملاقات نموده و او را قلوب او را تغییر داده و فرمود  
 بود و یکی از جانب حضرت خضر ماموری متوجه باش از انصار خواجه عبدالحق فی تحقیق مرید خواجه یوسف بن خواجه بود  
 بل متوجه تربیت او ظاهر بوده و او در خدمت خواجه یوسف مدتی استفاده نموده است از شاخ مشاهیر نقشبند به  
 که اهل سلسله با و بحال اتفاق دارند یکی خواجه ابی الدین محمد نقشبند است هندستان و ترکستان و اکثر سالکان ابو  
 حنیفه



































































بنگاه و بنا در درون و کجوات و در اعلاهای مشهور و معتدله **ششم** فرقه روهت در ملک برهان پور و دولت آباد سرورند **هفتم**  
ملوک حلیما مادر کز اولاد نظام الملکه که ولایت اورنگ آباد و سپید و تلنگ را دارند **هشتم** راجهای بوده که در بعضی بلاد  
دکن حکومت گذارند **نهم** راجهای بی تکر و بی پور که در ملک خولیش استقلال دارند **دهم** راجهای بی کیز که در رعایت جابه  
و حلال حکومت میکنند و غیر از این ده فرقه در کوشه و گار و سیاه و بر احدى سراطاعت می آیند اکنون بدین کار باب ملل مختلفه  
و احکام مذاهب متفرقه در آمد و بسیار بداند و طایفه هندوان ایشان سواد عظمی دارند **یازدهم** اهل سنج و جاعت ایشان نیز  
امت بدینها وند **سیزدهم** اما مینه که جاعت ایشان از شماره پور و تدا ما در ماکن متفرقه مسکونند **چهارم** کرده سکن ایشان مذ  
حلیما در آمد و در ملک پنجاب ملتان و کفری رعایت افتادند **پنجم** جاعت امم علی بلاد ایشان از سایر فرق گرانند **ششم**  
روشنی بلاد فرقه اسحق علیه و فرزند **هفتم** قوم پنج پیران در جبال اکثر بر صغیر سکونت دارند و غیر از اینها که مذکور شد خوا  
مختلفه در بلاد نیز بسیارند و با حمله ملک و سعت آباد و کثرت بنیاد است بعضی گفته اند که بعضی بقاع صغیر نیز در مسکو  
مجموعه اند که چون حضرت آدم که با او اسطوره از بهشت برین آمد و بر یکی جبال سزید پس کز آن قبايع ملک هند است قرار گرفت و بر  
لطیف حضرت زید حضرت آدم که در هوای بهشت غیر شربت الفت گرفته بود بر یکدیگر در مقامی انحضرت فرزند اید که هوای  
بهشت مناسب است و اشتربت بلند تا بنوا بلندند که فی خود و لا اکی انتقال لطیف برکتیست دفته کرد و با عث افتراق اجزا شود و بغیر  
شده است از سعوری و غیره که هند فی عقولم و سیاستم و حکمتم و الوانم و صفت افرجه م و صفاء اذهانم و در قدر نظر  
مخلاف سودان از اینج و غیره و اما غلبت علمم و الهی باشد ما غنم فضعف لذلك عقولم و لانما ایت عجزت فساد می  
شود که اهل هند علم نجوم و ریاضی و فانی و سایر خفیه چنانکه در یکی از احادیث که راوی آنرا از اهل کمال علم نجوم نموده ا  
حضرت در جواب فرموده که **لا یعلم الاخر** و بدین معنی است که در کتب و تاریخ مسطور است و یکیک از کثرت و بیان با قلم هند و ستا  
در بلاد منزهان محاکم تازی بود که یکی از سران از خردم سال نمود و گفت که بعد از نظام امور ملک نبودی مرا جمع کند  
که ایت هوای اند بارشگر را ضایع میکند و دیگر در عصر و صبح این برج بود که بفرمان او سا این بر میان هند فتره کسب و ج  
در ملک خود ممتک کرده مرا جمع نموده و دیگر رستم این را بود که حکم یکبار بدین صوبه می نهاد و فریاد می زد و می گفت  
یافت و دیگر اسکندر روی بدین ولایت شاخت و کید مرا قتل رسانید و مرا جمع نمود و دیگر اسکندر سیاه بکان بود که بر آنکس  
تاخت و دیگر هرام کرد و بود که بطریق تبدل لوی سیاحت انداز بر افرخت و بعد از این زمان بود که اهل اسلام بدان  
ولایت لشکر کشیدند و اکثر بلاد آنجا را بنده می نمودند و افرقه بود که مدت هشت سال در کوشه هند بوده و اکثر و اعظم  
بلاد آنجا را مشاهله نموده و صحبت اکثر فرقه بلاد رسیده و بیشتر کار و اعیان از هند و مسلمانان آنجا را بدیده چنانکه بعضی  
معروف اکثر دیار بشمار می کردند و بدین اهل ایشان در موقع خود ذکر شده است و بعد از این نیز ذکر خواهد شد و علی شریع  
**دو کهن** نام طایفه ایست از اولاد حام و مذاهب متفرقه دارند و عواما شاسنی هستند چنانچه اکثر اهل ایشان در مقام خود

شاه است **دو کهن** بضم هاء مع الواو و بکسر کاف فارسی و لام مع الیا بندیت دکن است و بکسر ی بنده کلکته و در دکن از کثرت  
کند و قریب چهار هزار بار خانه در اوست و قریب صد مضافات اوست و در مشاکرت هندوان و دیگر مسلمان و دیگر اهل ایمانند  
دو دین هموار واقع و جویان او اسع است و افرقه دیده و خلقتش نظیر رسیده است خلاصه صفاتی نباشد **دو کهن** بنده بندیت بنکو  
در کتان و در بیل اتفاق افتاده و افرایش گشاده است از بنادر ملک صعب و محلیست مستفید قریب هزار بار با صد خانه دارد  
و بعد باره قریب مضافات اوست و در مش قوم عربی که شافعی مذاهب و عویب نواز و در افریه و متاز و افریه و بعد و چند روز  
در آنجا نیز از کثرت است **دو کهن** بضم هاء مع الواو و سکون تا منقوطه و کاف عربی ناحیه ایست از نواحی کرمان گویند جابج  
توامان را قلمند و اما اشتغال صریح با دیه و باج و ایشا هله کرده اند **دو کهن** بضم کاف و کسره ملک توران و در وایتی محارستان  
هر دو کهنه **دو کهن** بضم هاء مع الیا و سکون را دفع میم و سکون نوزد ال در وایت عظیم فیما بین هرات و قندهاری  
گفته اند و اهل آنجا بر میزند و داخل ملک سست است که بحیر و زک و میشود و فاضل آن بدین نام نیز از شرفی شکار و برهم  
کسر آن کار است **دو کهن** بضم هاء مع الیا و سکون تا منقوطه و کاف عربی ناحیه ایست از نواحی کرمان گویند  
قلیله سینه اما می اند و افرقه بدین **دو کهن** بضم هاء مع الیا و سکون تا منقوطه و کاف عربی ناحیه ایست از نواحی کرمان گویند  
معرفت ملا و اولاد آنکارا پوشیده و مستور و خواهر و برادر و کثرت ایشان و معتقد ایشان کمتر نیستند کان ولایت جاهی  
الحاج زین العابدین شریفی در حریف یا انچه بلاد دیده و از سیاهان صاحب معرفت شنیده بدین وجه گفته اند **دو کهن**  
بندیت دکن است و در مشاکرت هندوان و دیگر مسلمان و دیگر اهل ایمانند  
ایشان شکار و در وایتی محارستان  
قله حکم دارد و کثرت ایشان و معتقد ایشان کمتر نیستند کان ولایت جاهی  
مجموعه بنات و خاد دارد و خادش مردم از او است و بر کثرت عریض و زخم انداخت در اکثر ملک شام پسند و از ان قوم  
گویند اما طعم میوه آن شیرین و با جلالت و در آن بند در حال کثرت را قریب چند روز در آن بند بوده و با خلقتش  
معاشرت نموده عواما قوم عربی مذاهب **دو کهن** بضم هاء مع الیا و سکون تا منقوطه و کاف عربی ناحیه ایست از نواحی کرمان گویند  
و در مشاکرت هندوان و دیگر مسلمان و دیگر اهل ایمانند  
صفیه خست از متلع حسن بخوردند و در شجاعت و کاهوری مشهور اهل و نکر و همان نواز و در افریه و متاز و  
**دو کهن** بضم هاء مع الیا و سکون تا منقوطه و کاف عربی ناحیه ایست از نواحی کرمان گویند  
نرکتان نفوذ دارند و در صباحت منظر و شاسی که در بلاد آنرا از اقلیم چهارم و زمینش خرم و هوایش سارکار  
و ایشان شکار است قریب هزار بار خانه در اوست و در مش قوم عربی که شافعی مذاهب و عویب نواز و در افریه و متاز و افریه و بعد و چند روز  
بنیست و دیگر سینه اما می اند و افرقه بدین **دو کهن** بضم هاء مع الیا و سکون تا منقوطه و کاف عربی ناحیه ایست از نواحی کرمان گویند















ما راست این علوم نکرده اند اما ایمان و یقین در اعمال ایشان ظاهر است و صفای باطن ایشان بیشتر ملقبین علمای که از ایشان عموما را  
صرف کمال و طوین نموده هر چند مهارت ایشان در علم زیاد نیست و آثار علم و لوازم آن که خود خشت و پر و کاردی و علم و پر و دمار  
و تقدیر خلقت و طبع انفس و امثال اینهاست از ایشان کمتر مشاهده میشود اینی که موصوفی الله علی محمد و الراجعون **فکر سبک دنیا**  
لفظ سبک تر کسبت یعنی دینای جدید با ملک را از حد بد نیز گویند و آن در حد و سنه هرگز در قصد و اندیشه و ظهور نمود و ما  
جنوب و مغرب مردم و مغرب ارباب است و انحراف از ربع مسکون و از اقلیم سعید و دولت و ملکیت بقدر مرغ تمام حکیم کلیر  
که اول قانون نیز گویند از جماعت فرنگان ظاهر ساخت و حله و در اجرائی از نیمه مشرق به یای محیط اتصال دارد که فاصله است  
میان او و ملک افریسیه و یورپ و مغربان و یای محیط نیز اتصال دارد که ساحل آن پنج بند است و جنوبی از معلوم نکرده  
و شمالی او فاصله در جبهه عرض رفتاری از شمال به دولت هر دو بنا بر دکت و هر قدر از شرق و خند خاموش شد و سبک ظاهر  
شاه ارض جدید بطریق احوال است که حکیم قانون در کتب معتبره در باران و وضع فلک بر چنین شرح نموده که در کتب و روایاتی  
سمر و جزایر مشهوره باید ملوک مسموم و سحر جنوب مغرب باشد و درین دنیا چندین سال گذرانید و در این اندیشه شبها برون  
و ساند و از ملوک فرنگ و مردمان با فرهنگ استمداد طلبید و هر یک از دانشمندان که انکلام می شنیدند بر کلام حکیم از روی  
استهزا بخندیدند و اعتبار نداشتند و غیره و در بعضی از انا و احیر بشیرند تا آنکه بعد از مغرب یعنی پادشاه اسپانیول  
نموده فراموشی فرمود که اکنون غریب تخیل ملک اندک لیس دارم و اگر آن ملک را میسر کردم ترا عظیم خود پشیمان از اتفاق  
فراموشی اندک لیس را میسر ساخت و هم در آن نزدیکی لوی غریب بطریق عزت و با رفعت و حکیم بر مطلق خویش فایز نکشت  
و چندی باین احوال بگذشت تا آنکه روزی در ساحل چوشت غرق گردید و بدیناگاه از دور کشتی مشاهده نمود و چون سفینه  
نزدیک رسید حکیم خود را کشتی رسانید چون سبک نظر کرد بجزئی که فرنگیان از آن نیز بیچاره صغیرند بدین حکیم حیرت نمود  
از آنکه حقیقت حال پرسید تا آنکه گفت که ما هیچ کشتی هم نمی بینیم و از فرنگان سبک و بفران کشور غریب خودم نگاه در نشانی  
راه با و مخالف جو است و جمیع مادی ایشان ساخت و هر یک از کشتیها را بجای می گذاخت و کشتیها را با عیاف بعد بر دوا  
در آن شاد و با دینیا و جزایر بینش مشاهده کردم و هر چند سعی نمودم که خود را سبکی از آنجا برسانم مگر نشد و آخر الامر از  
کشتی ما غمگین شد و بعد از آنکه از صدمات دریا و کشتی غرق می شد و ناگاه از آبش از جوفان دریا راه انداخت و از  
امواج بلاخات دره بدینجا رسانید اما الحال بیمارم و حال درستی ندارم تا آنکه بعد از آن بختی که با هم اندم بعالم اخوت حلت  
نمود و حکیم را از استماع کلام ناچار احوال غرت گرفته و دیگر باره اندیشه نمود و بخت مت و فوج فراموشی و سبک و سبک معروض  
داشت که شوهر ملکه در حال فرموده و توفیق و فیاض و در آن نزدیکی بعالم بقا شناخت اکنون از لطافت ملکه امیدوار است  
و اباع الطیر مولد ام که در حال شوهر خود را فدای نماید و عقده مشکل بند در کارهای باطنی لطیف نکشاید از آن مردی نموده سر  
کشتی و سبک مردم و نیستند و دینار حکیم عطا نمود و حکیم بعد از انتقام مهمان روانه مقصد شد و هر چه ما بین غریب و

اندر

آنکه مایل بجنوب می آمد بعد از چهار روز و جزیره از دور دیده و بدان جزیره رسید پس از تحقیق معلوم شد که آن جزیره نیست  
انجزیره و ایشان نموده روانه مقصد گردید بعد از چهار روز دیگر عبوری رسید اهل آنجا و خشت کرده بالا خود حکیم یکی از زنان  
ایشان را بدست آورد و بغایت محبت و رحمت فرموده و رحمت نمودن زن نزد همگان رفقه سبکی اهل کشتی را بیان کرد و اهل آنجا  
مردم کشتی را قبال نمودند حکیم اندک اندک ایشان را بخود الفت داد و دست لطف داشت و ایشان بکشد و متاعی کرد داشت بقیمه  
اهل آن جزیره و حصار در آنجا ساخته و برادر خود را در آنجا نگاه داشت و اجبت نمود و اهل و افریخت مت ملکه پیشکش کرد و در  
اندک بار نام بر آورد و سایر فرنگان را اعلام نمود و دیگر ملکه اسپانیول پنج کشتی و سپاه و افریخت مال و اسباب متاع بکشتی حکیم داده  
و روانه مقصد گردانید و بعضی از فرنگان دیگر همراه شده بودند کشتی هم سفر کردید بدان دیار تا خند و بر و در هر روز  
بلای آنجا را مشاهده نمودند قبل از استیلا اهل آنجا اهل ارض جدید را از راه بودند و بطریق هایم و سبک از کانی می نمودند  
و بعد از ظهور دولت فرنگان در آنجا ایشان دین عسکری نهادند و باقی آنجا دولت آباد و اهل آنجا کوشیدند و انکسور معدن طلا  
و نقره و الماس و زبرجد بسیار است و رفقه و بی نهایت حاصل میشود و بنای نیز در آنجا پیدا میشود و کویاوست درخت باشد  
در این بزرگترین شهر است و بقایا نیز خوانند و رفقه در بلاد روم و هند کوشیدند و مقلد یکدیگر از کوشیدند و راجل  
نموده شاد و کشتی حضرت بهر عدیل ندارد در این ایام بتوان استماع افتاد که مردم سبکی نیابا یکدیگر اتفاق نموده اهل  
فرنگان از آن دیار خارج نموند و همچو کشتی از اهل آنجا نقل کرد تا اکنون در کمال افتاد و آنجا که راجه را فرنگان ولایت نرسید  
اما آنجا خاص چند مشاهده کردید که آنجا را دیده اند و سبکی نیابا حضور پیدا دارد که در هر موجدی کلام خواهد بود  
لازم همین اختصاص نمود که در مجموع فضیلت خوب و بد در دینت مرغوبان مضافات مدینه منوره قریب از باب خانه  
در اوست و چند مرز مضافات اوست و مرزهای قوم عرب و شافعی و هر چه چند روز در آن سبک بوده و با  
معاشرت نموده و ماحالی از روت بشکلا الشی سوط و هو الشی کرم است **فکر سبک دنیا** نام طایفه ای از خواص فرنگان  
امو فرنگان و قومی بی پایانند مسکن ایشان کوهاست که با یک پیشا و در کوشیدند سجد فرار خانه بیشتر اند بعضی قوی  
و بعضی مدوی و رفقه شهری اند و ماحقی مدی و حبلی مشرب حبلی اند اما که ره همان دوست و غریب نواز و در  
شبه ممتازند و رفقه ای اوقات با ایشان بوده و با امرای قوم معاشرت نموده است **فکر سبک دنیا** نام چند قریه است  
یکروز فرانس و دیگر در عرف و دیگر در کرمان و دیگر در جزایر بعضی آنها دیده شده چندان ترفیع ندارد **فکر سبک دنیا**  
هیچ ایات از بلاد از حوالی فرماتنا چیا و علی اشهر و احوالات کرده و در کثرت عمارت آن اهتمام بجای آورده و قبل از آن  
قریه بوده و در جوی ایمنی بلبل نموده اکنون قریب ده هزار باب خانه در اوست و رفقه مضافات اوست ایشان که و  
معتدل و هوایش سبکی مایل اشهر در زمین است و بلند واقع در جانب جنوبی در الحار و اسع است مردمش اکثر خنجرند  
و دیگر رضای و قلی علی اللهی اند و مازن زبان و باغی با هم زبان را فرجه چندگاه در آنجا بوده و با بزرگان و اعیان





































































































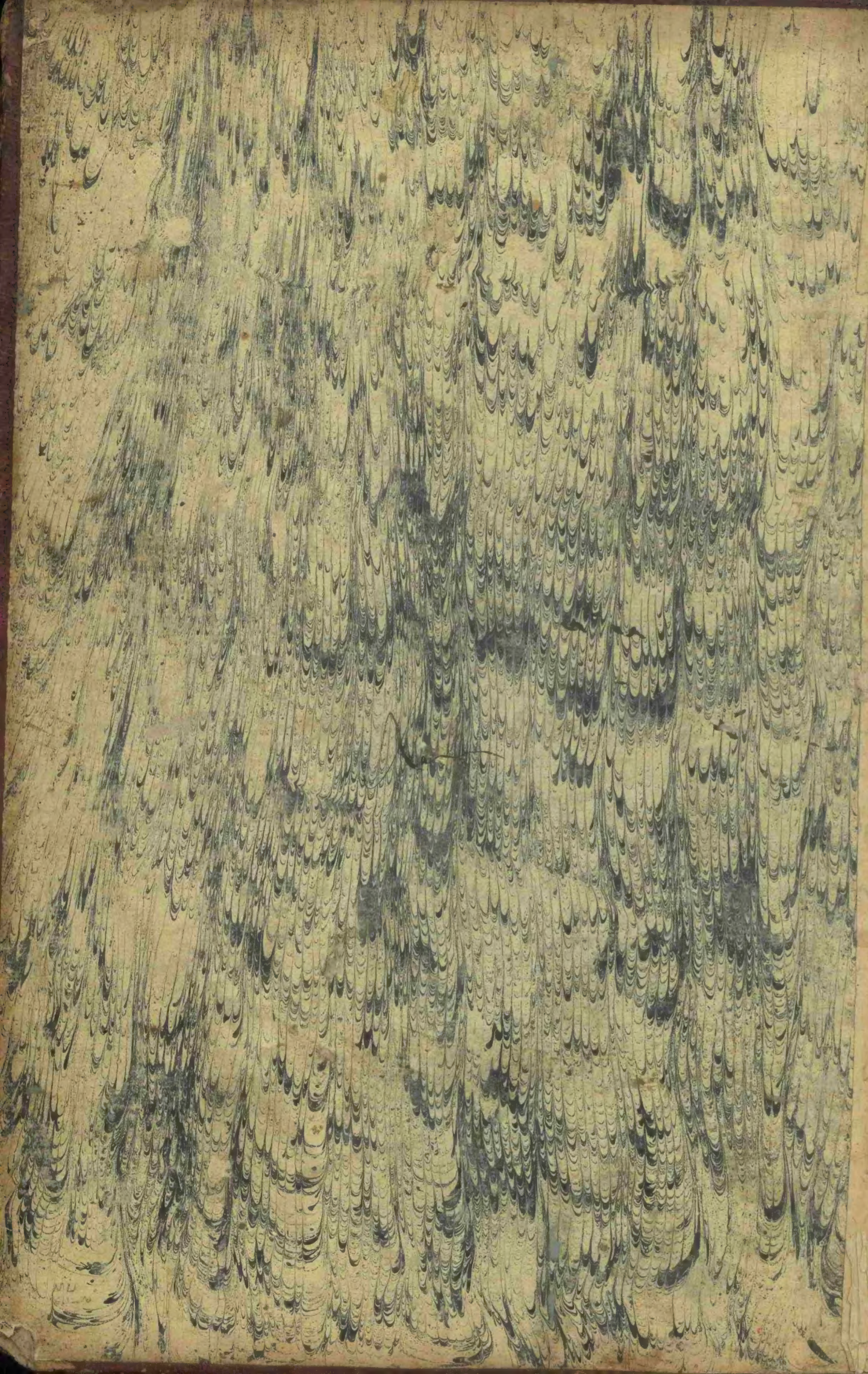




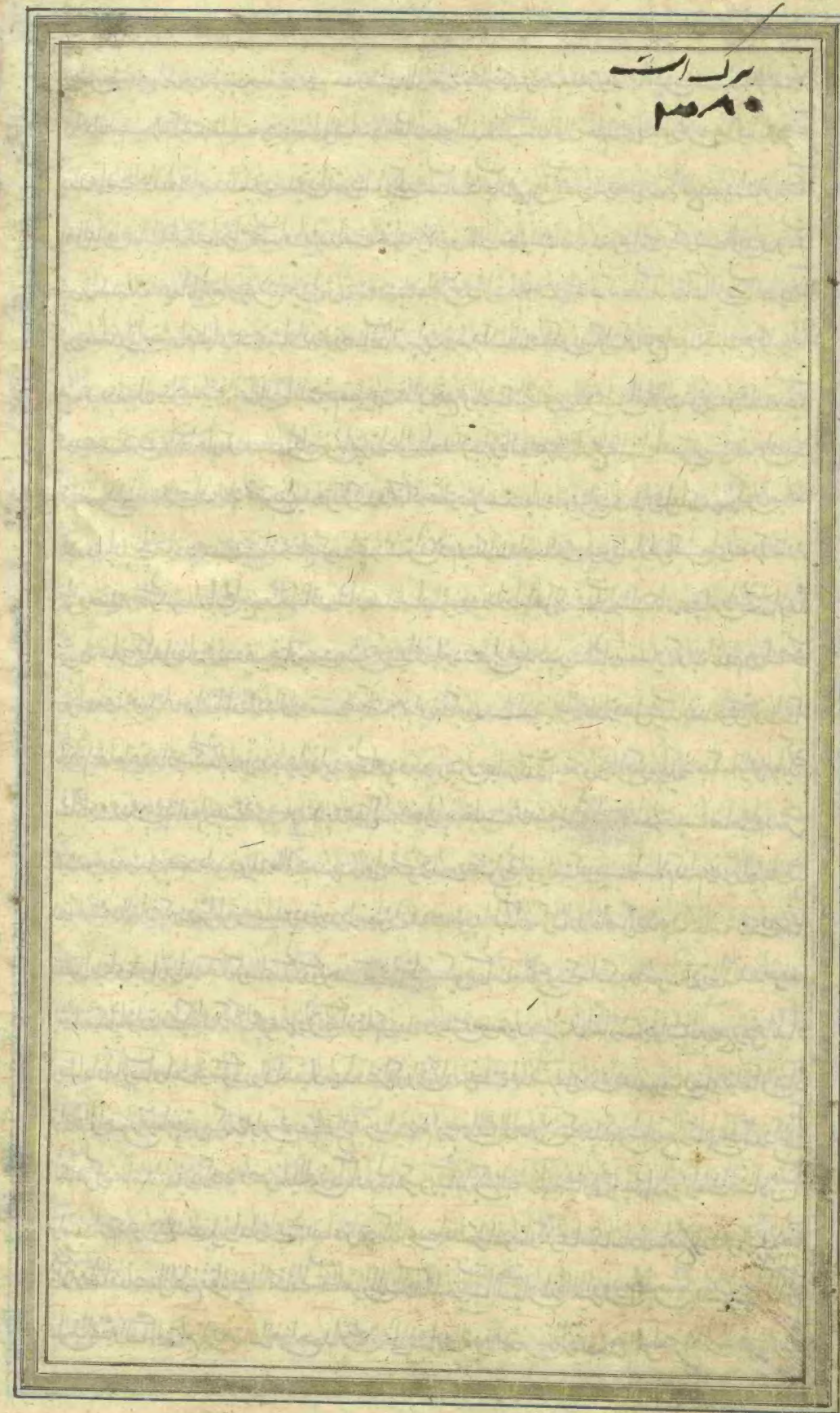




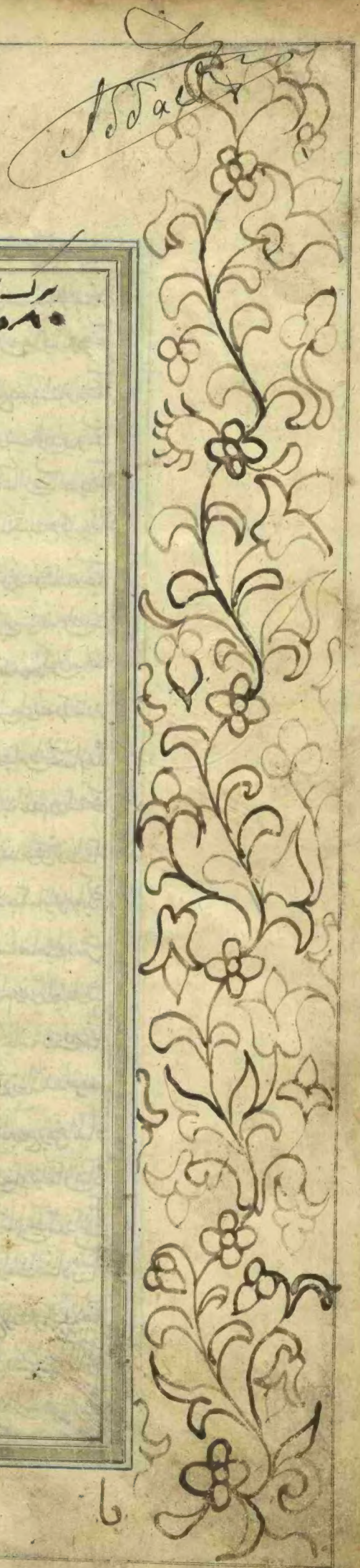




112



112



6